

بخش دوم

سنت روان‌کاوی

جست‌وجوی علل رشدی و درمان اختلالات روانی

از منظر عموم مردم، بحث‌برانگیزترین نظریهٔ رشد کودک که در قرن گذشته بیان شده، روان‌کاوی زیگموند فروید بوده است. در دهه‌های پایانی قرن نوزدهم و سراسر قرن بیستم، این ادعای فروید که انگیزه‌های جنسی - با تفسیری وسیع از غریزهٔ جنسی - در ورای اکثر، اگر نه تمام، فعالیت‌ها و رفتارهای انسانی نقش دارند، افراد زیادی را متحیر کرد. شگفت‌آورتر از آن، نظریهٔ وجود غریزهٔ جنسی در کودکان است. برای عوام و نیز متخصصان پزشکی در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، این ادعا که کودکان کم‌سن و سال دارای افکاری شهوانی هستند که تعیین‌کننده‌های مهمی در سازگاری اجتماعی و فردی

آنان محسوب می‌شوند، تحریف آشکار حقیقت توسط فردی روان‌پریش با افکاری پلید بود (زیگموند فروید، ۱۹۱۷: صص ۳۲۳ - ۳۲۵، ۱۹۳۸: ص ۹؛ هارتمان، ۱۹۵۹: ص ۱۱).

این اندیشه فروید که اکثر اوقات ما از چرایی آنچه در حال انجام دادنش هستیم آگاهانه اطلاع نداریم، نه تنها به لحاظ اخلاقی شوک‌آور بود، بلکه به لحاظ شخصی نیز اندیشه‌ای مختل‌کننده و تشویش‌برانگیز بود. رفتار ما انسان‌ها، به جای این که عقلانی باشد، تحت تأثیر و نیرو گرفته از تمایلات ابتدایی و ضربه‌های عاطفی گذشته ماست که در آنچه فروید ذهن ناهشیار می‌خواند، انباشته شده است. در قرن شانزدهم نیز کپرنیک با طرح این مسئله که زمین مرکز عالم نیست، به بشریت اهانت کرد. داروین با ابراز این عقیده که انسان‌ها وارثان اشکال پست‌تر حیات هستند و نه موجودات منحصر به فرد برگزیده‌ای که خودشان معتقدند، این اهانت را فزونی بخشید. اکنون فروید با اظهار آن که ذهن آگاه انسان، حاکم بر سرنوشت او و فرمانفرمای روح او نیست، بلکه افراد قربانی تمایلات ناهشیارشان هستند، باز هم بر این اهانت افزود.

با وجود این، از زمانی که فروید نظریه‌اش را بنیان نهاد معتقدان و پیروان بسیاری پیدا کرد. کار وی و تجدیدنظرهایی که نسل‌های پس از او در نظریه‌اش به عمل آوردند، اکنون مبتنی یکی از شاخه‌های اصلی روان‌شناسی است. در واقع، بسیاری از ایده‌های کلیدی او تقریباً در جایگاه افکار و عقاید مبتنی بر عقل سلیم قرار گرفته‌اند. به این دلایل است که سنت روان‌کاوی، در بررسی نظریه‌های رشد کودک، جایگاه مهمی را به خود اختصاص داده است. در فصل سوم، مفاهیم اصلی نظریه، به نحوی که خود فروید طرح کرده است، ارائه می‌شوند. این فصل با توصیف مختصر نقش سومین دختر فروید، آنا، به ویژه در مرتبط کردن بخشی از نظریه کلی که مربوط به دوران کودکی است، پایان می‌پذیرد.

در فصل چهارم، بسط روان‌کاوی توسط یکی از پیروان فروید، اریک اریکسون، توضیح داده می‌شود. از میان انواع نسخه‌های اصلاح‌شده روان‌کاوی در خلال قرن بیستم، دیدگاه اریکسون، در قلمرو رشد کودک به ویژه درباره سال‌های نوجوانی، مهم‌ترین دیدگاه است. در انتهای بخش دوم، چشم‌انداز «الف» (تعیین سطوح هشیاری) به مسئله سطوح مختلف هشیاری، موضوعی که در نظریه فروید دارای اهمیت حیاتی است، پرداخته می‌شود.

فصل سوم

نظریه روان‌کاوی زیگموند فروید

غالباً زمانی به بهترین نحو قادر به فهم چگونگی دستیابی نظریه‌پرداز به الگویی خاص از رشد می‌شویم که توالی تجارب راهگشای وی در جهت‌دهی به نظریه‌اش را بدانیم. از آن‌جا که این موضوع درباره روان‌کاوی به‌طور خاص صادق است، اجازه دهید بررسی الگوی رشدی فروید را با نگاهی مختصر به ابهامات پزشکی‌ای که محرک وی در اظهار نظر درباره ماهیت کودکان و نیروهای جهت‌دهنده رشد آنان بوده است، شروع کنیم.

زیگموند فروید (۱۸۵۶-۱۹۳۹) عصب‌شناسی اتریشی بود که در جریان اوایل کار خصوصی حرفه‌اش در وین با موارد بسیار پیچیده‌ای روبه‌رو شد. بیماران وی با طیف گسترده‌ای از بیماری‌ها مثل فلج دست یا زانوها یا نقص در بینایی مراجعه می‌کردند که

بیماری‌های آن‌ها با دانش سنتی فیزیولوژیک تبیین‌پذیر نبود. اگرچه علایم موجود از ضایعه‌ای در بافت عصبی بیماران حکایت می‌کرد، معاینات ثابت می‌کرد که دستگاه عصبی آنان سالم است.

چگونه است که افراد بدون هیچ‌گونه اختلال ارگانیک سیستم عصبی به بیماری‌هایی مبتلا می‌شوند؟ در حالی که این مسئله فروید را به‌خود مشغول کرده بود، مطالبی نیز درباره‌ی کاری که ژان شارکو^۱ در پاریس درباره‌ی هیپنوتیزم انجام می‌داد آموخت.

شارکو نشان داده بود که در حالت خواب هیپنوتیزمی^۲ می‌توان به افراد گفت که پس از بیدار شدن برخی علایم جسمانی را بدون یادآوری علت آن نشان دهند. افراد، القای هیپنوتیزمی را به یاد نمی‌آوردند و در واقع پس از بیدار شدن علایمی از قبیل فلج شدن پا، کرحتی پوست یا ناشنوایی را که به آن‌ها القا شده بود نشان می‌دادند. علاوه بر این، شارکو قادر بود از هیپنوتیزم برای رهایی افراد از علایم جسمانی خاص استفاده کند. در حالت خلسه‌ی هیپنوتیزمی به افراد گفته می‌شد که پس از بیداری، علایمی را که به خاطر آن به درمانگاه مراجعه کرده بودند نشان نخواهند داد. حداقل در برخی از این بیماران، پس از خروج از حالت هیپنوتیزم، علایمی که از آن شکایت داشتند از بین می‌رفت (زیگموند فروید، ۱۹۱۰، ص ۲۱).

علاقه‌ی فروید به آزمایش‌های شارکو به اندازه‌ای بود که وی سال ۱۸۸۵ - ۱۸۸۶ در پاریس به مطالعه‌ی روش‌ها و آثار هیپنوتیزم پرداخت. در عین حال، به سؤالاتی پرداخت که ممکن بود این پدیده‌ی پر رمز و راز را توجیه کنند: چه رابطه‌ای امکان داشت بین بیماران عجیب و غریب فروید و مواردی که شارکو در درمانگاهش نشان می‌داد، وجود داشته باشد؟ شخصیت انسان‌ها باید چگونه ساخته شده باشد و ارتباط بین ذهن و بدن ممکن است چگونه باشد تا اتفاقاتی از این قبیل رخ دهند (زیگموند فروید، ۱۹۱۰: صص ۱۶-۲۲)؟

فروید برای پاسخ‌گویی به این سؤال‌ها، در خلال چند دهه‌ی بعدی، نظریه‌ی روان‌کاوی‌اش را درباره‌ی شخصیت تدوین کرد. در این نظریه مفهوم خاصی از رشد کودک گنجانده شده است که بر بسیاری از حوزه‌های روان‌شناسی کودک - اعم از روان‌پزشکی کودک، مشاوره‌ی کودک، روش‌های آموزش در دبستان‌ها و پژوهش در زمینه‌ی رشد کودک - تأثیر شگرفی

1. Jean Charcot

2. hypnotic spell

بر جای گذاشت. اکنون روان‌شناسان، دست‌اندرکاران تعلیم و تربیت، مددکاران اجتماعی و حتی آن‌هایی که بخش عمده نظریه روان‌کاوی را انکار می‌کنند، برخی از مفاهیم فرویدی را به شکل کلی پذیرفته‌اند. در حقیقت، دیدگاه‌های فروید تأثیر آشکاری بر آنان که با پرورش کودکان سروکار دارند، داشته است.

نظریه روان‌کاوی در کلیت خود بسیار پیچیده است. این نظریه نه تنها دارای انشعابات متعددی است، بلکه طرفداران روان‌کاوی نیز غالباً در موضوعات مهم با یکدیگر توافق ندارند. خود فروید بارها نظریه‌اش را به‌طور کلی متحول کرد. به همین دلیل، در مباحث بعدی صرفاً بخش ساده‌شده‌ای از عناصر اصلی نظریه فروید بیان می‌شود.

قسمت نخست این فصل مشتمل بر توصیف سطوح هشیاری، دستگاه روانی، مراحل رشد روانی جنسی کودک و دو جنبه از رشد، یعنی رشد هشیاری و قدرت ایگو، خواهد بود. پس از آن به مرور مختصر نقش آنا فروید در نظریه روان‌کاوی و عمل مبتنی بر آن، کاربردهای عملی نظریه روان‌کاوی و ارزیابی این نظریه پرداخته خواهد شد.

سطوح هشیاری

فروید در مراحل اولیه فرایند تدوین نظریه خود، مدعی شد که هر انسان علاوه بر جنبه هشیار ذهن که از آن آگاه است، دارای جنبه ناهشیار^۱ (ناخودآگاه) ذهنی نیز هست. منظور فروید از ناهشیار، مخزنی ذهنی برای اندیشه‌هاست، مخزنی که افراد نمی‌توانند افکار آن را با اراده خود به یاد آورند. این افکار که ما از آن‌ها آگاه نیستیم، به همان اندازه اعمال و رفتار ما را متأثر می‌سازند که اگر از آن‌ها آگاه بودیم بر اعمالمان اثر می‌گذاشتند. در حقیقت، اکثر آنچه ما انجام می‌دهیم برخاسته از انگیزش ناهشیار است (زیگموند فروید، ۱۹۲۳، ص ۴).

مفهوم حالت ناهشیار ذهن مفهومی کاملاً جدید در حوزه فلسفه نبود. البته قرن‌ها پیش از این، یکی از نظریه‌پردازان قدیم نیز چنین مفهومی را بیان کرده بود، اما فروید بود که این مفهوم را بسط داد و نقشی محوری در رفتار، برای آن در نظر گرفت.